جلسه 041

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَإِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقِرُّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

رحلت عالم بزرگوار مرحوم آیت‌الله آقای حاج سید صادق روحانی رحمة‌الله علیه را به حوزه‌های علمیه تسلیت عرض می‌کنیم. این بزرگوار حق علمی به حوزه‌های علمیه دارند. خدای متعال به ایشان توفیق داد یک دوره فقه به عنوان، به نام فقه‌الصادق که خود این عنوان هم عنوان زیبایی است. اسم ایشان صادق است. فقه‌الصادق کأّنه در دو معنا استعمال شده. هم از نظر عبارات رسا است و هم از نظر عمق مطلب در حد قابل قبولی است این کتاب ایشان و هم‌چنین یک دوره اصولی که ایشان دارند. امیدواریم که خدای متعال ایشان را با اجداد طاهرینش محشور فرماید و خدمات علمی و اجتماعی که داشته‌اند ان شاءالله مورد قبول حق‌تعالی واقع بشود. چون برنامه حوزه این شده است که روز تشییع حوزه‌های علمیه تعطیل باشند. از این‌جهت ما امروز برای درس آمدیم و هم‌چنین از بعض مراجع بزگوار که استبصار شد آن‌ها هم فرمودند که همان روز تشییع تعطیل می‌شود فلذا بنا است درس تشریف بیاورند. امیدوارم که خدای متعال همه‌ی ما را توفیق خدمت به اسلام و فهم وظائف و انجام آن‌ها را خالصاً لوجه عنایت بفرماید. ثواب یک صلوات و یک سوره مبارکه حمد را تقدیم این بزرگوار می‌کنیم. (ذکر صلوات و حمد)

ظاهراً بحث به اشکال ثانی رسید. در اشکال ثانی، خلاصه اشکال ثانی این هست که تمسک به این ادله یعنی تمسک به دلیل آیه مبارکه تجارت، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه دلیل هست.

س: استاد ببخشید؛ اشکال را فرمودید. سر جوابش ...

ج: خب بله، حالا می‌خواهم تکرار کنم که جواب را ببینیم چیه. بله.

تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه دلیل هست. چرا؟ به خاطر این‌که می‌فرمایند که ما درست است گفتیم باطل یعنی باطل عرفی و حق هم یعنی حق عرفی. اما باطل در عرف معلَّق است، مشروط است به این‌که شارع مقدس خلاف این را نگوید. تخطئه نکند عرف را و حق هم حق عرفی است. منتها عقلاء، عقلائی که خداباور هستند و ما مقصودمان از این عقلاء عقلای خداباور هستند که خدای متعال را قبول دارند. این‌ها همه‌اش مقیّد است. می‌گویند ما می‌گوییم این حق است، ما این را حق می‌دانیم. اللهم الا این‌که شارع تخطئه کند ما را. ما این را باطل می‌دانیم. اللهم الا این‌که شارع تخطئه کند ما را. پس بنابراین باطل و حق، این معلَّق است به این‌که شارع تخطئه نفرموده باشد. خب وقتی این‌طور شد پس در این مواردی که ما می‌گوییم این حق عرفی است یا باطل عرفی است، نمی‌دانیم آیا آن معلَّقٌ علیه‌اش وجود دارد؟ شارع تخطئه فرموده یا نکرده؟ اگر درواقع شارع تخطئه فرموده باشد خب حق نیست. حتی عندالعرف حق نیست. حتی عندالعرف باطل نیست. و ما راهی بر این‌جهت که نداریم. الان نمی‌دانیم واقعاً این شخصیت‌های اعتباری که در عالم وارد شده، بانک‌ها، نمی‌دانم شرکت‌ها و و و ، آیا شارع این‌ها را قبول دارد یا ندارد؟ چون شک داریم شارع قبول دارد یا ندارد. یعنی شک داریم آیا شارع تخطئه می‌کند عرف را یا تخطئه نمی‌کند عرف عقلاء را؟ خب اگر واقعاً تخطئه فرموده باشد دیگه نه آن باطل شاملش می‌شود جاهایی که عرف عام باطل می‌دانند، شارع می‌گوید باطل نیست. یا آن‌جاهایی که حق می‌دانند شارع می‌فرماید واقعاً حق نیست. این اشکال.

جواب اشکال: «الظاهر أن المعلق عليه عند العقلاء» که یکی‌اش هم شماها هستید. بفرماید.

س: اشکال دوم بعد از اشکال اولی است دیگه. یعنی اگر اشکال اول را وارد ندانیم ...

ج: بله، بله.

س: چون آن‌جا گفت اصلاً عرف، تخفیف عرف را ما زیاد مثلاً ...

ج: بله، بله، درست است دیگه. بله، اشکال دوم است. یعنی «و أغمضنا النظر عن الاشکال الاول». همیشه اشکال‌ها یعنی همین. یعنی از آن اشکال قبلی صرف‌نظر بکنیم. فرض کنیم آن اشکال وارد نباشد یک اشکال جدیدی وارد است. جوابی که این‌جا می‌دهند «لو سلمنا أصل التعليق» یکی این است که اولاً این تعلیق را ما حالا می‌فرمایید که تعلیق است. یعنی عرف، عرف عقلاء این‌جوری می‌آیند می‌گویند. می‌‌گویند اگر شارع تخطئه نفرماید، آیا این‌جوری است؟ یا نه، تعلیقی نیست اما اگر آمد فرمود نه، آن‌وقت می‌فهمند اشتباه کردند. نه این‌که در مجعول‌شان تعلیق وجود دارد. این دوتا مطلب است که بگوییم اصلاً معلَّقاً جعل کردند؟ مشروطاً جعل کردند؟ یا نه، مشروط معلَّق نیست ولی اگر شارع آمد دست برمی‌دارند چون می‌فهمند خطا کردند. و آن‌که می‌توان گفت شاید این باشد نه تعلیق باشد. این اولاً. حالا اگر ما فرض کنیم این تعلیق درست است باید بیینیم معلَّقٌ علیه چیه؟ معلَّقٌ علیه این است که درواقع شارع تخطئه کند؟ یا تخطئه واصل، تخطئه‌ای که به آن‌ها برسد؟ این ملاک‌شان است. می‌گویند بله، این حق است مگر ما بفهمیم که شارع تخطئه کرده است. نه مگر شارع درواقع تخطئه کند ولو ما نفهمیم. این باطل است مگر این‌که بفهمیم شارع تخطئه فرموده است، نه درواقع فرموده باطل نیست. والا اگر این‌جور باشد تقریباً لغویّت...، همه‌جا چون علم به غیب که ندارند، چه می‌دانند؟ به چی‌چی می‌توانند بگویند حق؟ و احکام حق را بر آن مترتب کنند؟ به چی می‌توانند بگویند باطل و احکام باطل را...، همه جا، می‌گوییم ما که علم غیب نداریم شاید خدای متعال این را تخطئه کرده. پس آن چیزی که می‌تواند عقلائیت داشته باشد این است که اگر حالا تعلیق را بپذیریم، بر فرض پذیرفتن تعلیق این است که معلَّق است بر وصول تخطئه شارع و همین‌که وصول نشد. پس بنابراین دیگه به شبهه مصداقیه نمی‌شود دیگه. شبهه مصدایقه تمسک به دلیل نمی‌شود.

«جواب الاشکال: الظاهر أن المعلق عليه عند العقلاء لو سلمنا أصل التعليق» که توضیح دادم که این، اگر اصل تعلیق را بپذیریم و آن حرف را نزنیم که توضیح دادم «هو عدم وصول حكمٍ من الشارع بالخلاف إليهم»، الی العقلاء، بالخلاف چه در باب بطلان چه در باب حق. «لا عدم حكمه بالخلاف في الواقع ونفس الأمر»، آن معلّقٌ‌علیه حکم شارع به‌خلاف درواقع و نفس‌الامر نیست. «ضرورة أنّ لازم هذا» که در نفس‌الامر و واقع باشد «الغوية اعتبار البطلان أو الحقية في شيء من الأمور»؛ هیچ امری از امور را نمی‌توانند بگویند که ...، الان بیع را عقلای عالم بیع را قبول دارند. خرید و فروش را قبول دارند می‌گویند حقّ است، کار درستی است. خب چه می‌دانند شارع این را قبول دارد یا ندارد؟ علم غیب که ندارند که «لأنّ وجود حكم مخالف من الشارع محتملٌ في جميع الموارد ولا سبيل إلى دفعه»، راهی به این نداریم که بگوییم این احتمال وجود ندارد. «مع أنا نراهم يحكمون بالبطلان أو الحقية في كثير من الموارد ويرتبون آثارهما» آثار حق و باطل را «بلا دغدغةٍ لهم من ناحية هذا الاحتمال». خب این ... «ثم إنّه مع الغض عن هذا الجواب والبناء على أن المعلق عليه هو عدم وجود حكم مخالفٍ من الشارع هل يمكن التشبث لإحراز الموضوع باستصحاب عدم حكم من الشارع بالخلاف؟ فيه كلامٌ من وجهين» یک سؤال مهم این‌جا است. یک کسی ممکن است بگوید که نه، ممکن است معلَّقٌ‌علیه همان عدم مخالفت شارع در نفس‌الامر و واقع باشد. همان است. اما ما می‌توانیم با استصحاب، شک داریم که آیا شارع مخالفت کرده یا نکرده؟ استصحاب عدم می‌کنیم. مثل حرفی که در باب برائت کسانی که به دلیل «کلّ شیء مطلق حتی یرد فیه نهیٌ أو امرٌ یا امرٌ أو نهیٌ استدلال می‌کنند. آن‌جا می‌گوید هر چیزی مطلق است، آزاد است، برائت دارد تا این‌که «وَرَد فیه امر أو نهی» خب آن‌جا گفتند که این هر جایی ما احتمال می‌دهیم «ورد فیه امر أو نهی» در شبهات وجوبیه احتمال می‌دهیم «ورد امر»، در شبهات تحریمیه احتمال می‌دهیم «وَرَد نهی» پس بنابرین آن‌جا هم تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه ..، آ‌ن‌جا چه جور جواب داد؟ گفتند آن را ما به ضمّ استصحاب درست می‌کنیم. موضوع را به ضمّ استصحاب منقّح می‌کنیم. می‌گوییم این شرب تتن مثلاً، نمی‌دانیم حرام است یا حرام نیست؟ خب آیا «ورد فیه نهیٌ أم لا»؟ خب یک‌زمانی که «لم یرد فیه نهی» پس حالا هم لم یرد فیه ...، استصحاب می‌کنیم عدم ورود نهی را. یا دعاء عند رؤیة الهلال. هر وقت ماه را دیدی باید اول ماه‌ها باید دعا بخوانی. شبهه وجوبیه است. آیا «ورد فیه امر أو لا»؟ خب می‌گوییم یک زمانی که این امر وارد نشده بود. استصحاب عدم ورود می‌کنیم. پس نتیجه می‌شود مطلقٌ. که مطلقٌ را که حکم هست پیاده می‌کنیم بر آن.

س: اصل مثبت نمی‌شود با استصحاب؟

ج: چرا مثبت بشود؟

س: ...12:45

ج: نه، موضوع چیه؟ عقلاء می‌گویند. عقلاء می‌گویند چیه؟ می‌گویند هر چی ما گفتیم حق است. خدا نفرمود حق نیست. حق گفتن ما مترتب است. می‌گوید خدا نفرماید. خب استصحاب هم می‌گوید خدا نفرموده. این‌جوری.

می‌فرمایند خب «هل یمکن»، « ثم إنه مع الغض عن هذا الجواب والبناء» بر این‌که معلًّق علیه عدم وجود حکم مخالف است از شارع فی نفس‌الامر و فی‌الواقع «هل يمكن التشبث و التمسک لإحراز الموضوع» که این حقّ است، این باطل است. موضوع این‌جا حق و باطل است. «باستصحاب عدم حكم من الشارع بالخلاف» به‌خلاف آن‌چه که عقلاء دارند می‌گویند. «فيه كلام من وجهين» خود مرحوم امام قدس سره در بیع‌شان این را طرح کردند. تقریباً دوتا جواب دارند.

یک: «ترتب حكم العقلاء بالبطلان أو الحقية ليس ترتباً شرعياً حتى يمكن إثباته بالاستصحاب». جواب اولی که می‌دهند این است که استصحاب برای ترتیب آثار شرعیه است. برای این است. خب شما استصحاب می‌کنید مثلاً کریّت این ماء را. برای چی؟ برای این‌که اگر لباسی با آن شستید بگویید یک دفعه کفایت می‌کند. مثلاً بنابراین‌که در کر یک دفعه و در مثلاً قلیل دوبار. این کفایت می‌کند. برای این‌که اگر نجسی با آن ملاقات کرد و رنگ و بو و طعم آن عوض نشد بگویید که معتصم است و متنجس نشده است. خب استصحاب... چون این‌ها احکام شرعیه است. حالا شارع می‌گوید من تو را متعبد می‌گوید می‌کنم. من که این احکام را جعل کردم الان تو را متعبد می‌کنم که بگو کر است تا این احکامی که مجعول من است این‌جا پیاده بشود. اما یک جایی که مربوط به شرع نیست. عقلاء خودشان دارند می‌گویند ما حقّ را وقتی می‌گوییم حقّ است که شارع مخالفت نکرده باشد. ما باطل را می‌گوییم باطل وقتی که شارع مخالفت نکرده باشد. این‌جا یک امر خود عقلایی است ربطی به شارع ندارد که ما با استصحاب بخواهیم موضوع درست کنیم و بگوییم این حقّ است. نه، باید ببینیم عقلاء خودشان چه‌کار کردند. بله، اگر عقلاء بیایند این‌جوری بگویند؛ بگویند ما می‌گوییم حقّ است، خودشان بیایند جعل کرده باشند. بگویند ما می‌گوییم حقّ است به این‌که یا درواقع شارع مخالفت نکرده باشد یا اگر کرده است استصحاب عدم داشته باشد. اگر خودشان چنین کاری کرده بودند بله. ولی حالا که خودشان چنین کاری نکردند، هم‌چین قراری نگذاشتند. بنابراین ما با استصحاب نمی‌توانیم احکام شرعیه را، یا احکام غیرشرعیه را مترتب کنیم. و این‌جا این حقّیّت و باطلیّت این امرٌ غیرشرعی است، نه امرٌ شرعی. بله، اگر ثابت شد حقّ است احکام شرعیه دارد. اما در ناحیه ساختن موضوع که خود حق و باطل باشد امر شرعی نیست. خب این جواب اول. یعنی که پس بنابراین این استصحاب این‌جا نافع نیست.

جواب دوم که امام نفرمودند، (این هم تمام کنم بعد بفرمایید) جوابی است که بعضی بزرگان فرمودند مثل شیخناالاستاد مرحوم آقای حائری، آقای شیخ مرتضی حائری قدس سره و اخیراً هم برخوردم در فقه، کلامی از محقق خوئی که فقط احتمالش را دادند. و آن این است که ما اصلاً استصحاب عدم مخالفت نداریم. چون حالت سابقه نداریم. ما یک‌زمانی را سراغ نداریم که شارع بدانیم مخالفت نکرده، حالا بگوییم...، شاید این‌ها امور ازلی باشد. استاد استصحاب عدم ازلی را قبول نداشتند در احکام، می‌فرمودند که ممکن است این‌ها از ازل خدا جعل فرموده؛ ولو برای پیامبر آخرالزمان از ازل جعل شده باشد. یعنی حدوث ذاتی دارد حدوث زمانی ندارد. شما هر چی بروی عقب، این هست. هست. حدوث ذاتی دارد. یعنی در مقابل خدای متعال یک قدیم دیگری نمی‌خواهیم درست کنیم. قدیمی است که او جعلش فرموده منتها از ازل معلول او است. پس بنابراین استصحاب عدم ازلی یک اشکال مهمی که دارد همین است. پس «الثانی: لا يقين بالمستصحب». مستصحب چیه این‌جا؟ «أى عدم حكم من الشارع بالخلاف». این مستصحب نداریم کما علیه، یعنی کما علی این عدم یقین به مستصحب و عدم حکم شارع به‌خلاف «بعض أجلة المحققين» که آقای حاج شیخ مرتضی حائری رضوان‌الله علیه باشد «وتفصيله في الأصول». خب حالا بفرمایید فرمایش‌تان را.

س: احتمال عدم ...

ج: آقا مقدم هستند ببخشید.

س: ...18

ج: نه، نه، به اصل مثبتیتش کاری نیست. به این است که حکم شرعی نیست. حکم شرعی نیست پس ربطی به شارع ندارد.

س: ...

ج: به این حیث کار نداریم. می‌گوییم این اصلاً ربطی به شارع ندارد. شارع احکام خودش را می‌گوید مترتب بکن. در اصل مثبت باز شارع می‌گوید حکم مترتب بکن. منتها بعد از یک واسطه عقلیه‌ای که می‌خورد. بعد از یک واسطه. مثلاً شما مثلاً می‌گویید نذر کردید که مثلاً فرض کنید که این وجه را بدهید به کسی که 60 سالش هست. بگویی برای یک آدم 60 ساله نذر کردم. بعد می‌گویید که حالا زید من تا 55 سالگی با هم آشنا بودیم و این‌ها، حالا می‌دانم حیات دارد یا ندارد؟ استصحاب بقاء می‌کنم. خب نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که حالا باقی است پس 60 سالش شده. این اصل مثبت می‌شود. یعنی این60 سالگی لازمه عقلی حیات است نه حکم شرعی حیات است. اگرچه اگر 60 سالش باشد حالا یجب مثلاً إعطاء به او یا یجوز إعطاء به او البته بار خواهد. این‌جا ما به این‌جهتش کار نداریم که این دلیل است برای این‌که مثلاً می‌گوییم اصل مثبت حجّت نیست. این از باب این است که اصلاً این امر شرعی نیست. و شارع اگر می‌آید تعبد می‌کند برای احکام خودش است نه برای احکامی که در عقلاء هست و عقلاء این را موضع اصلاً قرار ندادند برای این. شارع حیطه، حیطه‌ی ...

س: ...19:44

ج: بله آقا؟

س: این فرمایش شما در صورتی است که استصحاب را تعبدی ...

ج: آره، اگر عقلایی بدانیم، عقلاء هم و این‌جا هم آمده باشند گفته باشند این مسئله را. درست است. ممکن است بگوییم، کسی بگوید استصحاب امر عقلایی است ولی بگوید که در این‌جا معلّق بر این نکردند. باید معلّق بر این بکنند. ممکن است بگویند نه، آن‌که درواقع، صرف نظر از اشکال قبل که به لغویّت می‌انجامد. فرض کنید اگر به لغویّت نمی‌انجامید، بگویند هر چی درواقع است، با استصحاب عدم فایده‌ای ندارد. باید بدانیم که مخالفت نفرموده است. ممکن است این‌جور بگویند.

س: همان‌که 60 سالگی ، شارع بر 60 سالگی حکم کرده، این‌جا هم بر مبنای عرفی آن حکم را بار کرده، ؟؟احکامی را بار کرده؟؟20:30

ج: نه، دلیلش عرض کردم. یکی از دلیل‌هایی که آن‌جا ممکن است بگویند همین باشد که این‌جا داریم می‌گوییم. ما به این جهتش کار نداریم که اصل مثبت است. کار به این داریم که این حکمٌ شرعیٌ نیست که شارع ما را متعبد بکند. شارع بما هو شارع متعبد می‌کند به خود حکم شرعی یا موضوعی که ذی‌حکم شرعی است.

س: موضوع ذی‌حکم شرعی ...

ج: موضوع ذی‌حکم، نه، این‌جا این نیست. این‌جا موضوع ذی‌حکم شرعی نمی‌شود.

س: در بیان امام حق عرفی موضوع جواز ...

ج: نه، می‌دانم. نه، نه،

س: ...21:10

ج: نه، نه، نه، نه،

س: ...

ج: نه، نه، نه آقای عزیزی این‌جور نیست. این تعبد به موضوع ذی‌حکم شرعی نمی‌کند بلکه می‌سازد موضوع ذی‌حکم شرعی را. چون معلّق است. فرق است بین این‌که تعبد می‌کند شما را به موضوع ذی‌حکم. یا این‌که نه، خودش در راستای تحقق موضوع ذی‌حکم شرعی می‌خواهد قرار بگیرد. چرا؟ چون این‌جا آمده گفته حق چیه؟ حق آن است که ما می‌گوییم حق و او مخالفت نکرده باشد. او متعبد کند تا این حق درست بشود نه اثبات بشود حق. نه، اصلاً در ساختمان این دارد دخالت می‌کند و این فرق است با این‌که بگوییم تعبد به حکم شرعی می‌کند؟ یا نه، تعبد به حکم شرعی نمی‌کند؟ دارد خودش یک‌کاری می‌کند که آن‌ها چون گفتند معلّق است بر این‌که تو نگویی بگوید ها، وحی نمی‌کنم ولی استصحاب بکن تا با این‌کار تو باعث بشود یک حقی درست بشود واقعاً.

س: ببخشید؟؟ اشکال به عدم ؟؟22:15 که فرمودید ؟؟‌مجعول است یا جعل است؟ ؟؟

ج: هر دوی آن. هر دوی آن.

س: آن‌وقت؟؟ آن اشکال احتمال عدم جعل باشد کافی است برای رفعش؟؟

ج: آره دیگه، می‌گوید هم جعل ممکن است ازلی باشد هم مجعول ازلی باشد.

س: خب ما می‌توانیم حالت یقینی با همین احتمال هم درست کنیم؟؟ می‌گوییم قبل الاسلام یا احکام حادث زمانی است. بعد از اسلام تازه حدوث؟؟ پیدا می‌کند.

ج: نه.

س: بعد از اسلام اصلاً حادث ...

ج: خب بله، این‌که اشکال بر آن مبنا نیست.

س: یا این‌که از ازل تشکیل شده، قبل از اسلام فعلیت ندارد. پس قبل الاسلام ما حکم فعلی اصلاً نداریم. همین کافی است برای جعل استصحاب ..

ج: حکم فعلی؟

س: بنابراین احتمال.

ج: نه، بله، ببینید؛ ...

س: این احتمال را که قبول دارید که فعلیّتش از زمان تشریع اسلام و از زمان نزول وحی بر نبی مکرم است.

ج: این درست است. این بله، این یک جوابی است که در آن‌جا کسانی که برای استصحاب عدم مجعول درست است ولی برای استصحاب عدم جعل درست نیست. چون عدم جعل احتیاج به فعلیّت که ندارد. استصحاب عدم مجعول درست است. فلذا است آن‌جا آقای خوئی که می‌فرماید استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود می‌گوید استصحاب بقاء مجعول با استصحاب عدم جعل معارضه می‌کند. مثلاً شما استصحاب می‌کنید فرض کنید الان وجوب نماز جمعه در عصر غیبت آیا واجب است یا نه؟ شما می‌خواهید استصحاب بقاء وجوب بکنید. می‌گویید در عصر حضور که وجوب داشت. من استصحاب بقاء وجوب می‌کنم تا عصر غیبت. آقای خوئی می‌آید می‌گوید این استصحاب جاری نمی‌شود. چرا؟ برای این‌که می‌دانیم یک زمانی خدای متعال این وجوب را نه برای عصر حضور جعل کرده بود نه برای عصر غیبت. برای عصر حضورش با ادله فهمیدیم آن عدم نقض شده به وجوب. برای عصر غیبتش که نمی‌دانیم. پس یک‌زمانی می‌دانیم که اصلاً وجوب نماز جمعه از طرف خدای متعال جعل نشده بود. لا لأصل الحضو و لا لاصل الغیبة، اصل‌الحضورش به ادله‌ی روایات و آیات و این‌ها فهمیدیم. اما برای عصر غیبتش که نمی‌دانیم. می‌گوییم آن عدم جعل برای اصل غیبت الا استصحاب می‌کنیم. پس از یک‌طرف وجوب فعلیّت پیدا کرده بود در اصل حضور. استصحاب بقاء مجعول است. از یک‌طرف استصحاب عدم جعل است. پس استصحاب عدم جعل با استصحاب بقاء مجعول تعارضا تساقطا. آن‌جا شیخنا الاستاد جواب می‌دهند شما استصحاب عدم جعل نمی‌توانید بکنید. چون عدم جعل لعلّ ازلی باشد. عدم جعل این قانون، عدم جعل این وجوب، حالا کسانی که البته می‌گویند جعل و مجعول دو چیز نیست. متحدند مثل شهید صدر و این حرف‌ها که حالا این‌ها دیگه بحث‌هایش مال اصول است.

س: این‌جا جعل را لازم داریم یا مجعول را؟

ج: کجا؟

س: جعل؟؟ جریان این استصحاب برای ...

ج: جعل مخالفت.

س: جعل را؟

ج: بله. خب ...

س: ...25:30 این نماز خوانده معلّق است بر آن‌که شارع؟؟ یعنی حالت منتظره؟؟ دارد؟ حالت منتظره‌ای که برایش ؟؟

ج: چرا دیگه، معلّق است دیگه، حالت منتظره یعنی چه؟ معلَّق است. شرطش این است که معلَّق‌علیه آن حاصل باشد. این است که شارع مخالفت نکرده باشد. می‌گوییم این حقٌ اگر شارع مخالفت نکرده باشد. این باطلٌ اگر شارع مخالفت نکرده باشد.

س: پس دیگه باید برود سراغ آن اصول.

ج: سراغ؟

س: پس باید برود سراغ اصول آن منع از شارع. نمی‌شود بگوییم که نه، دیگه اصول لازم نیست.

ج: نه دیگه، این جواب...، نه، اگر صحبت سر این است که این معلَّقٌ‌علیه پیش عقلاء چیه؟ آن مستشکل می‌گفت معلَّقٌ‌علیه این است که درواقع مخالفت نکرده باشد. جواب اولی که داده شد، دوتا جواب اولاً داده شد. یک جواب این‌که اصلاً تعلیق قبول نیست. دو: این‌که ولو تعلیق را قبول کنیم تعلیق بر عدم وصول مخالفت است. و ما اگر گشتیم دیدیم واصل نشده پس بنابراین می‌گوییم حق است. می‌‌گوییم باطل است. و ما توی ادله می‌گردیم می‌بینیم نه تنها شاهدی پیدا نمی‌کنیم بر این‌که خدای متعال مخالفت فرموده باشد با شخصیت حقوقی بانک یا شرکت یا صندوق یا کذا یا کذا، مخالفتی نمی‌بینیم. بلکه یک علائم و اشارات و چیزهایی می‌بینیم در موافقت. حالا اگر خودش تنها باشد مثلاً کفایت نکند فرض کن. ولی شواهدی است بر این، پس وصول نشده. بنابراین بانک حقٌّ، صندوق حقٌّ، شرکت حقٌّ، فلان حقٌّ، پس بنابراین جایز است. خب این اشکال دوم.

«اما الاشکال الثالث: إن ما جاء في المقدمة الأولى من أن الباطل في الآية المباركة، بحسب المتفاهم العرفي علة لـ (ولا تأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بينكم بالباطل) غير ثابت، فلا يصح ما فُرّع عليه من كون العلة في المستنى هو كونه حقاً بقرينة المقابلة»،

اشکال سوم این است که خب در استدلال در مقدمه أولی این مطلب مأخوذ شده بود که از عقد مستثنی‌منه که «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِل‏» (نساء/29) استظهار می‌شود که علت نهی که فرموده «لا تأکلوا» باطل بودن است.

علت، باطل بودن است. فلذا می‌گفتیم آن‌وقت به قرینه مقابله می‌فهمیم در مستثنی که فرموده اشکالی ندارد «إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ» این به‌خاطر این است که آن علت آن‌جا این‌جا نیست و الا علتِ باشد و استثناء بزند مستهجن است. یعنی با این‌که باطل است بگوید عیب ندارد. پس بنابراین به قرینه مقابله می‌فهمیم علت آن‌جا که باطل بودن است این‌جا نیست. این‌جا پس وقتی باطل نبود چیه؟ حقّ. پس می‌فهمیم که علت در مستثنی، این‌که شارع در مستثنی آمده فرموده عیب ندارد مرخص هستید به‌خاطر این است که حقّ است. حقّ هم که شد العلة معمم؛ پس هر چی حقّ است دیگه شارع اجازه داده دیگه، دیگه حقّ با حقّ دیگه که فرق نمی‌کند که. حالا آن حقِّ ولو غیر از معامله هم اصلاً باشد، فلذا عرض کردیم که ایشان فرمودند عقد ازدواج هم ممکن است ما از همین آیه تجارت بفهمیم صحت آن را. چون آن هم حقّ است دیگه، حقّ عرفی است. هر چی حقّ است من اجازه دادم.

اشکال این است که چه قرینه‌ای موجود است که این بالباطل علت باشد؟ نه، بالباطل جار و مجرور است، متعلّق به چیه؟ به أکل است. «لا تَأْكُلُوا ...بِالْباطِل‏» یعنی به طریق باطل، حالا علتش چیه؟ علتش این است که مصلحت مفسده دارد، چی هست، فلان. به طریق باطل نروید سراغ معامله، أکل نکنید. این را دارد می‌گوید. این‌که بگوییم بالباطل، این علت است. این دلیل اثباتی ندارد. حالا الاشکال تا این توضیحات بیشتری داده بشود.

«و الاشکال الثالث: إن ما جاء في المقدمة الأولى من أن «بالباطل» (در) في الآية المباركة، بحسب المتفاهم العرفی» این به‌حسب متفاهم عرفی چیه؟ علة لـ (ولا تأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بينكم بالباطل)، (آن) غير ثابت»، این خوب بود که این بالباطلش دیگر نمی‌آمد توی پرانتز. این، آن بالباطل دیگه علت بالباطل نیست. علت آن قبلش است. این غیر ثابتٍ. «فلا يصح ما فُرّع عليه» بنابراین وقتی این ثابت نشد آن‌چیزی که تفریع شده بر این‌که این علت است این هم که آن‌چیزی که تفریع شده عبارت است از«كون العلة في المستنى» یعنی «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ هو كونه حقاً بقرينة المقابلة»، پس بنابراین فلایصح این‌که بگوییم این‌جا علت حق بودن است. حق که شد بعد بگوییم این شامل بانک و غیربانک می‌شود.

«وتوضيح ذلك: إن هذا المطلب مبنى على إحدى الدعويين» این‌که بخواهیم بگوییم بالباطل در آیه مبارکه علت هست این مبتنی بر دو دعوی است. «الدعوى الأولى: إن الاستثناء ظاهرٌ في المتصل والاستثناء المنقطع خلاف الظاهر إن لم نقل بأنه باطل وهذا الظهور قرينةٌ على أن قوله بالباطل، ليس قيداً للأكل حتى يصير الاستثناء منقطعاً، بل يكون علة لكلام مقدر يصح الاستثناء منه».

توضیح مطلب این است که می‌گویند که آقا، استثناء منقطع؛ این خلاف ظاهر است. بلکه محقق خوئی این‌قدر پای‌شان را بالا گذاشتند گفتند استثناء منقطع اصلاً غلط است. اصلاً استثناء منقطع غلط است. «جاءنی القوم الا حمار» غلط است. چون منقطع است دیگه، حمار که جزء قوم نیست که شما استثناء بکنید. ایشان می‌گوید این غلط است. حالا نگوییم غلط است لااقل چیه؟ خلاف ظاهر است. این مقدمه أولی است. حالا صبر کنید تا این تمام بشود حرف مستشکل. خب چون خلاف ظاهر ست یا غلط است پس بنابراین باید توی آیه یک‌کاری بکنیم که این «إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» این استثناء منقطع نشود. چون استثناء منقطع که غلط است یا خلاف ظاهر است. بخواهد منقطع نشود راه حلش چیه؟ راه حلش این است که این بالباطل را نگویید متعلِّق به لا تأکلوا هست. چون اگر متعلِّق به لاتأکلوا باشد این‌جوری می‌شود. أکل به باطل نکنید مگر آن أکل‌تان تجارت عن تراض باشد و بخواهد از او استثناء بشود و این از آن هم بخواهد استثناء بشود که مستهجن است. از باطل بخواهد استهجان ...، پس باید چه‌کارش کنیم؟ باید بگویید «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بامر من الامور، بسبب من الاسباب، لأنّه باطلٌ (یا) لأنّه أکلٌ بالباطل». که یک مقدری در کلام داشته باشیم. آن‌وقت «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بسبب من الاسباب» آن‌وقت «إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» استثنای از کیه؟ بسببٍ من الاسباب. می‌شود متصل. اگر این بسبب من الاسباب را شما در تقدیر نگیرید این إلا به کجا می‌خورد؟ به «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِل‏» می‌خورد دیگه. می‌شود استثناء منقطع. چون «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» که داخل بالباطل نیست. داخل أکل بالباطل که نیست. مثل حمار می‌ماند. حالا خاک بر فرق من و تمثیلم. حالا آن‌جا که تناسب نداشته باشد. پس بنابراین اگر شما پای‌بند باشید به این‌که استثناء را متصل بگیرید و منقطع نباشد که غلط است به قول محقق خوئی یا خلاف ظاهر است کما هو الداعی فی بعض الالسنة، باید بگویید یک مستثنی‌منه‌ی در تقدیر است. چون این‌جوری بوده: «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بسبب من الاسباب». بالباطل تعلیل آن است. بسببٍ من الاسباب. حالا از آن من سبب من الاسباب دارد چه می‌شود؟ استثناء می‌شود «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ». خب پس بنابراین این‌جوری بگوییم. این دلیل بگیریم. این را دلیل بگیریم که این بالباطل علت است. چون اگر علت نباشد سر در می‌آورد از این‌که استثناء شما منقطع باشد و استثناء منقطع یا غلط است یا خلاف ظاهر است.

«الدعوى الأولى: إن الاستثناء ظاهرٌ في المتصل» این ظاهر فی المتصل این‌جا دست پایین گرفته و الا آقای خوئی که می‌گوید غلط است. «والاستثناء المنقطع خلاف الظاهر إن لم نقل بأنه باطل وهذا الظهور» که باید متصل باشد «قرينة على أن قوله بالباطل، (این) ليس قيداً للأكل» چون اگر قید أکل باشد قطعاً استثناء شما می‌شود چی؟ منقطع. «ليس قيداً للأكل حتى يصير الاستثناء منقطعاً، بل يكون» این بالباطل «علة لكلام مقدرٍ (که) يصح الاستثناء المتصل منه». آن کلام مقدر چیه؟ «فیکون معنی الآیة: لا تأکلوا اموالکم بینکم بکلّ السبب، فإنّه باطل ألّا أن تکون» آن سببِ «تجارة عن تراض منکم».

س: بالاخره این کل سبب قادر هست که ؟؟36:40

ج: بله؟

س: کل سبب قادر شد یا نشد؟

ج: در آن‌هایی که استثناء نکردی. قهراً وقتی که استثناء به آن زدی این علت است برای غیر ان مورد استثناء می‌شود. پس شما یک چیزی پیدا کردی که می‌توانی یک کلی‌ای که یک فردی را از آن استثناء بکنی و بعد تعلیل کنی که باطل است. این دعوای أولی. دعوای ثانیه هم دیگه باشد برای فردا.

پایان